

چگونگی استقلال اخلاق از دین در فلسفه استعلایی کانت

حبیب‌الله کاظم خانی*

مسعود امید**

چکیده

کانت در پاسخ به پرسش دیرین اندیشمندان در باب استقلال اخلاق از دین یا ابتناءش بر آن، همانند برخی اسلاف خویش، به استقلال اخلاق از دین حکم می‌دهد. اما در مقام توجیه استقلال ادعایی پاسخی بدیع و متفاوت از اسلاف خویش می‌دهد که اجمالاً بدین شرح است: عقل عملی یا اراده محض، به‌عنوان وجه عملی عقل محض، واجد مفاهیم و عناصری پیشین از قبیل خیر مطلق، تکلیف، امر مطلق، اصل خودمختاری اراده، اصل غایت‌مندی و ... است. این عناصری استعلایی دارای ویژگی‌های سلبی مانند: غیر تجربی، غیر فطری، غیر عقلانی و ویژگی‌های ایجابی از قبیل: پیشینی، صوری، کلی و ضروری، شرطیت و عینیت است. عقل عملی بواسطه این عناصر و ویژگی‌هاست که می‌تواند با اتکا به خود و بدون ارجاع و ابتناء به مراجعی بیرون از خود، حتی خدا، منشأ تصورات و تصدیقات اخلاقی قرار گیرد و احکام تألیفی پیشینی با دو صفت کلیت و ضرورت صادر نماید؛ به‌گونه‌ای که برای هر موجود عاقلی و در هر زمان و مکان، معنی دار، معرفت‌زا، نافذ و الزام‌آور باشد. مقاله حاضر با اتخاذ روشی توصیفی - تحلیلی و با شیوه‌ای متفاوت کوشیده است تا اولاً با استخراج عناصر پیشین عقل عملی و ثانیاً با بیان ویژگی‌های ایجابی و سلبی آنها، که کانت پژوهان در بحث از فلسفه اخلاق کانت کمتر بدان توجه دارند، چگونگی استقلال اخلاق از دین را از منظر فلسفه استعلایی توجیه و تبیین نماید.

واژگان کلیدی

کانت، اخلاق، دین، شأن استعلایی عقل عملی، پیشینی.

kazem_khani@yahoo.com

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.

** . دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۰

طرح مسئله

چگونگی مناسبات دین و اخلاق از دغدغه‌های ذهنی دیرین بسیاری از اندیشمندان خاصه فیلسوفان اخلاق و دین و نیز الهی‌دانان بوده و هست. کانت از جمله فیلسوفانی است که این مسئله را در آثار دوره نقدی‌اش، به نحو آشکار و پنهان، مورد بحث و ارزیابی انتقادی قرار داده است. حق آن است که کانت با ارائه دیدگاهی بدیع، مسیر تفکر را در این حوزه دگرگون ساخته و به نقطه عطفی در تاریخ این مسئله بدل گردیده است. به این معنا که کانت از سویی در پاسخ به پرسش دیرین استقلال اخلاق یا ابتناءش بر دین، به شیوه‌ای استعلائی و نه هستی‌شناختی یا روان‌شناختی جانب استقلال را می‌گیرد و در پیشگفتار طبع نخست دین در محدوده عقل تنها بدان تصریح می‌کند:

اخلاق،^۱ تا آنجا که مبتنی بر مفهوم انسان به‌عنوان یک موجود آزاد است ... نه نیازمند تصور وجود دیگری مافوق خود دارد تا با وظیفه^۲ خویش آشنا شود و نه محتاج انگیزه^۳ دیگری غیر از قانون [اخلاقی] است تا وی به وظیفه خود عمل کند ... بنابراین، اخلاق، به خودی خود، به هیچ‌وجه نیازمند به دین نیست، بلکه به برکت عقل عملی محض، خودبسنده است. (kant, 1998b: 6:3)

از سوی دیگر، وی در نقد عقل عملی به صراحت اظهار می‌دارد که:

قانون اخلاق از طریق تصور خیر اعلاء^۴ به‌عنوان غایت نهایی و موضوع عقل عملی محض به دین منجر می‌شود. (kant, 1996: 5:129)

دو عبارت مذکور، از محوری‌ترین و صریح‌ترین عبارات کانت در باب رابطه اخلاق و دین است. در آغاز امر چنین به نظر می‌رسد که کانت موضعی دوگانه و متعارض در باب اخلاق اتخاذ کرده است. این دو موضع به ظاهر دوگانه، یعنی در حکم به استقلال اخلاق از دین از سویی، و حکم به لزوم پیوند اخلاق با دین از سوی دیگر، دشواری‌ها و سوءفهم‌هایی میان خوانندگان کانت ایجاد کرده و موجب طرح سؤالات فراوانی شده است از جمله این‌که: اگر کانت اخلاق را مستقل از دین می‌داند، استقلال ادعایی به چه معناست و چگونه در چارچوب منظومه فکری وی توجیه می‌شود؟ به عبارت دیگر، کانت بر چه اساسی اخلاق را چه در مقام شناخت وظایف اخلاقی و چه در مقام داشتن انگیزه‌ای برای عمل بدان وظایف

1. Morality.
2. Duty.
3. Incentive.
4. highest good.

نیازمند به دین نمی‌داند و این مدعا را چگونه مدلل می‌سازد؟

از آنجا که کانت برای توجیه مدعای خود، یعنی استقلال اخلاق از دین، از مبنا و شیوه خاصی بهره برده که تا زمان وی بی‌سابقه بوده است و در حوزه کانت‌پژوهی، دست‌کم، در ایران کمتر به این وجه مسئله توجه می‌شود، می‌توان تحقیق در باب آن را مهم، بجا و ضروری دانست. بر این اساس، در مقاله حاضر می‌کوشیم ابتدا به چستی فلسفه استعلایی، اشاره کنیم، سپس تلقی کانت از اخلاق و برخی مسائل مرتبط با آن را بیان و در ادامه به بررسی ماهیت عقل عملی و نسبت آن با اراده در نزد کانت بپردازیم و آنگاه به تعیین عناصر پیشینی و بیان ویژگی‌های آن عناصر مبادرت ورزیم تا از این طریق و دنبال آن، هویت مستقل اخلاق از دین را به نمایش بگذاریم.

چستی فلسفه استعلایی

از آنجا که نظام اخلاقی کانت در چارچوب فلسفه ویژه‌اش یعنی «فلسفه استعلایی» شکل یافته است و قصد ما در اینجا بررسی چگونگی استقلال اخلاق از دین تحت چنین فلسفه‌ای است، یافتن دیدی کلی از آن به فهم و حل مسئله کمک شایانی می‌کند.

فلسفه استعلایی به بیان مختصر عبارت است از تحقیق انتقادی کانت درباره دستگاه شناسایی آدمی یعنی قوه عقل محض است. هدف کانت از این تحقیق انتقادی این بوده است که چگونگی امکان احکام تألیفی پیشینی را کشف نماید. زیرا به نظر وی «برجا ماندن مابعدالطبیعه [و دیگر علوم] یا فروریختن آن‌ها، و بالتجیه موجودیت آن‌ها یکسره در گرو حل این مسئله است.» (کانت، ۱۳۶۷: ۱۱۲) منظور از احکام تألیفی پیشینی، احکامی است که در آن‌ها محمول چیزی را به موضوع نسبت می‌دهد که قبلاً در مفهوم موضوع حکم مندرج نیست و با وجود این، آنچه به موضوع حمل می‌شود بالضرورة صادق است؛ یعنی حکم هم ضروری است و هم کلی. مانند این حکم که «هر آنچه حادث می‌شود علتی دارد.» در این حکم، محمول که «علت داشتن» باشد در مفهوم «هر آنچه حادث می‌شود» مندرج نیست، ولی در عین حال پیشینی است، زیرا متصف به صفت ضرورت و کلیت است که از علائم و نشانه‌های احکام پیشینی‌اند. (Kant, 1998a: B11-14)^۱

کانت در تحقیق انتقادی خود از عقل محض به این نتیجه می‌رسد که عقل محض واجد دو جنبه یا کارکرد نظری (فلسفه نظری) و عملی (فلسفه عملی) است. عقل محض در هر دو جنبه‌اش واجد عناصری پیشین و مقدم بر تجربه است که صدور احکام تألیفی پیشینی را در این دو حوزه نظری و عملی

۱. در ارجاع به کتاب نقد عقل محض، علامت اختصاری «B» به ویراست دوم آن اثر اشاره دارد.

ممکن می‌سازند. وی در فلسفه نظری، براساس همین عناصر، ماهیت و حدود و ثغور عقل نظری و مرزهای شناخت را تعیین و بدین طریق اعتبار و عینیت علوم ریاضی و طبیعی را تبیین و توجیه می‌کند. وی سرانجام به این باور می‌رسد که عقل نظری قادر به حل مسائل مابعدالطبیعه از جمله اختیار آدمی، جاودانگی نفس و وجود خدا نیست. زیرا، حوزه عقل نظری منحصر به امور پدیداری یا زمان‌مند و مکان‌مند است و به تعبیر دقیق‌تر، مقولات فاهمه تنها در حوزه تجربه حسی کاربرد صحیح و معتبر دارند. از این‌رو، کانت برای حل و فصل این قبیل مسائل مابعدالطبیعه ناگزیر به سراغ ساحت دیگری از عقل محض به نام عقل «عملی» می‌رود. وی تلاش می‌کند تا از طریق نقادی عقل عملی اعتبار و عینیت احکام اخلاقی را توجیه و تبیین نماید و بدین طریق معانی و حقایق مابعدالطبیعی را به کمک عقل عملی مدلل و موجه سازد. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶ / ۲۲۶ - ۲۲۲) اکنون باید پرسید که کانت در چارچوب چنین فلسفه‌ای، چه تلقی‌ای از اخلاق دارد؟

تلقی کانت از اخلاق در دوره نقدی‌اش

به‌طور کلی می‌توان گفت که اخلاق چه به‌لحاظ اصل اخلاق و چه به‌لحاظ نتایج و آثار نظری آن در نزد کانت جایگاه رفیعی دارد. نگارش آثار متعدد او برای کشف اصول و قوانین اخلاقی و گزارشات تاریخی از زندگی عملی وی و نیز این سخن معروف وی که: «دو چیز هست که هرچه بیشتر و دقیق‌تر در آن‌ها اندیشه می‌کنم، جانم را از تحسین و هیبتی تازه‌تر و فزون‌تر سرشار می‌سازند: آسمان‌های پر ستاره در بالای سرم و قانون اخلاق در درونم.» (کانت، ۱۳۸۴: ۲۶۴) جملگی مؤید ادعای فوق است. کانت، اخلاق را نه خیالبافی که امری واقعی، مسلم و راستین می‌داند و درعین‌حال از عملکرد فیلسوفان اخلاق پیش از خود انتقاد و اظهار ناخرسندی می‌کند. زیرا به نظر وی گذشتگان عناصر پیشین یا عقلی اخلاق را با عناصر تجربی آن درآمیخته‌اند و اخلاق را به تعبیر خودش بر دیگرهنجاری یا دیگرآیینی استوار نموده‌اند که برای اخلاق بسیار زیان‌آور است. از این‌رو، کانت در مباحث اخلاقی خود میان دو بخش عقلی یا محض و بخش تجربی اخلاق تمایز قائل می‌شود و بر جلوگیری از خلط آن دو با یکدیگر اصرار می‌ورزد. به نوشته کانت:

هرگونه عنصر تجربی^۱ نه‌تنها از یاری رساندن به اصل اخلاق ناتوان است، بلکه حتی به خلوص اخلاقیات^۲ زیان بسیار می‌رساند. زیرا ارزش سزاوار و بی‌کران اراده‌ای که مطلقاً

1. Empirical.
2. Morals.

نیک است درست در همین است که اصل عمل از هرگونه نفوذ مبانی محتمل، که تنها از تجربه^۱ ناشی می‌شود، رها باشد. (همو، ۱۳۶۹: ۶۹)

وی، بخش تجربی اخلاق را به روان‌شناسی تجربی^۲ و انسان‌شناسی عملی مربوط می‌داند و بخش عقلی یا محض آن را به حوزه مابعدالطبیعه^۳ اخلاق. (همان: ۳ - ۱؛ راس، ۱۳۹۳: ۱۵ - ۱۱) وی در اخلاق عقلی یا محض تحت عنوان مابعدالطبیعه اخلاق^۴، که بیشترین اهمیت را بدان قائل بود، از اخلاقی دفاع می‌کند که خودبنیاد یا به بیان خودش خودآیین است. بدین معنا که وی بر خلاف اسلاف خود که مبنا و خاستگاه اصول اخلاق را اموری از قبیل طبیعت و سرشت انسان، کمال، سعادت، احساس اخلاقی یا ترس از خدا قرار داده‌اند (دیگرآیینی) (kant, 2006: 4:410)، می‌خواهد نظام اخلاقی‌ایی بنا نهد که از هر گونه امری ورای عقل عملی مستقل باشد و فقط بر پایه عقل عملی و اراده محض استوار گردد. از این‌رو، در تعریف اخلاق می‌گوید: «اخلاق عبارت است از مجموعه‌ای از قوانین الزام‌آور مطلق بی‌قید و شرط که اعمال ما می‌باید مطابق آن‌ها صورت پذیرد». (کانت، ۱۳۸۰: ۱۰۵)

درواقع، دغدغه اصلی کانت در بررسی‌های انتقادی خود از اخلاق این است که می‌خواهد ذیل عنوان «مابعدالطبیعه اخلاق»، پاسخ این پرسش را بیابد که ما چگونه می‌توانیم با تحلیل اراده محض به عناصر و اصولی پیشینی از رفتار دست‌یابیم که مبنای الزام اخلاقی را برای همه انسان‌ها و در همه زمان‌ها و مکان‌ها فراهم آورند؛ عناصر و اصولی که نه از طریق مطالعه و بررسی رفتار یا احوال انسان‌ها، بلکه به نحو پیشینی به دست آمده باشند. چنین تحقیق استعلایی در حوزه فلسفه عملی به دنبال خود، توجیه استعلایی قضایای تألیفی پیشینی اخلاقی را که از دو صفت کلیت و ضرورت برخوردارند، در پی خواهد داشت. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶ / ۳۱۸ - ۳۱۷)

با توجه به این که کانت گاهی عقل عملی و گاهی اراده محض را پایه و اساس قوانین اخلاقی معرفی می‌کند، طبیعتاً این سؤال پیش می‌آید که مراد کانت از عقل عملی و اراده محض چیست و آن دو چه ربط و نسبتی با یکدیگر دارند؟

1. Experience.

۴. در روزگار کانت مطالعه درباره طبیعت انسان به‌طور کلی تحت عنوان روان‌شناسی تجربی انجام می‌شده است. از این‌رو، وی نخستین سخنرانی‌اش درباره انسان‌شناسی را در سال‌های ۱۷۷۳ - ۱۷۷۲ تحت عنوان روان‌شناسی تجربی انجام داد. ولی وی بعداً روان‌شناسی تجربی را به‌عنوان بخشی از انسان‌شناسی به حساب آورد که از پدیدارهای حس درونی بحث می‌کند. (Wood, 1999, p.197) سپس کانت اثری متمایز با عنوان انسان‌شناسی پراگماتیکی ارائه می‌دهد.
۳. به نظر کانت فلسفه تا جایی که مبتنی بر تجربه باشد، فلسفه تجربی و فلسفه‌ای که آموزه‌هایش را صرفاً از اصول پیشین (priori principles) اخذ نماید، فلسفه محض یا مابعدالطبیعه نامیده می‌شود. (kant; 2006, 4:388)
۴. می‌توان گفت که از نظر کانت مابعدالطبیعه اخلاق عبارت است از نظام معرفتی محض یا ماتقدم یا معرفت پیشینی درباره قوانین اخلاقی حاکم بر رفتار انسانی، که از بررسی نقادانه عقل عملی یا اراده محض یعنی مستقل از تجربه به دست می‌آید. (محمدرضایی، ۱۳۷۹: ۲۶؛ راس، ۱۳۹۳: ۱۵؛ لونی، ۱۳۸۱: ۱۳)

عقل عملی و اراده محض و نسبت آن دو با یکدیگر

به نظر کانت، آدمی واجد قوه‌ای به نام «عقل محض» است که او را از حیوانات متمایز می‌سازد. این عقل، چنان که پیشتر گذشت، دو جنبه یا کارکرد دارد: جنبه نظری یا عقل نظری و جنبه عملی یا عقل عملی. عقل نظری به کار شناخت نظری می‌آید و کاربرد عقل عملی در باب امور عملی (اخلاقی، حقوقی و ...) به بیان دیگر، عقل نظری به «عناصر و اصول هستی‌های پدیداری» می‌پردازد و عقل عملی «به عناصر و اصول هستی‌های اخلاقی یا بایدهای عملی». به بیان خود کانت، عقل عملی آن جنبه از عقل است که اصول امکان، گستره و حدود تکلیف را بدون استناد خاصی به طبیعت بشری، به‌طور کامل تعیین می‌کند. (kant, 2006: 4:391; Ibid,1996: 5:8, 5:15)

اما در باب اراده می‌توان گفت که از مطالعه و تحقیق در سخنان کانت درباره «اراده» به دست می‌آید که وی از دو نوع اراده سخن می‌گوید. به دیگر سخن، اراده دو وجه یا جنبه دارد: وجه قانون‌گذارانه و وجه غیرقانون‌گذارانه. او برای بیان و توضیح اولی یعنی اراده قانون‌گذار از واژه آلمانی «wille»^۱ استفاده می‌کند و منظورش از آن، اراده‌ای است که مطلقاً عقلانی (محض) و مرجعی قانون‌گذار است و در انتخاب‌های قابل تحسین اخلاقی آشکار می‌شود. به تعبیر خود کانت: «اراده عبارت است از توانایی برگزیدن تنها آن چیز که عقل، مستقل از تمایل، از لحاظ عملی، ضروری، یعنی نیکو بشناسد.» (کانت، ۱۳۶۹: ۴۶) اما برای شرح و بیان دومی یعنی اراده غیرقانون‌گذار، واژه آلمانی «willkur»^۲ را به کار می‌برد و مرادش از آن، وجهی از اراده است که بیانگر مرتبه اجرایی اراده یا به تعبیر دیگر، همان قوه به اصطلاح تصمیم‌گیری یا انتخاب است و بهترین و نزدیک‌ترین معادل برای «willkur» واژه «اختیار» است. (هوفه، ۱۳۹۲: ۶۴ - ۶۲) درواقع، ما با دو معنا از اراده یعنی: محض، فعال و واضح (قانون‌گذار) و غیرمحض، منفعل و متواضع (قانون‌پذیر) سروکار داریم.

درواقع، کانت میان اراده‌ای که به‌لحاظ حسی متأثر و منفعل است و اراده‌ای که یکسره پیراسته و مستقل از تأثرات حسی است، تمایز قایل می‌شود. اولی، عقل مبتنی بر تجربه و دومی عبارت از خود عقل عملی محض است. درحالی‌که عقل مبتنی بر تجربه، بخشی از تعیینش را خارج از خود، نیازها، عادات و دلبستگی‌ها دریافت می‌کند، عقل عملی محض کاملاً قائم به خود یعنی متکی بر صورت محض [تعیین‌بخش] خویش است. (همان: ۲۱۶) کانت آن دو وجه اراده را با تعابیری مانند خودآیینی^۳

۱. معادل انگلیسی آن «will» است.

۲. معادل انگلیسی آن «faculty/power of choice» است.

3. Autonomy.

(= خودمختاری، اصل استقلال) و دیگرآیینی^۱ (= تابعیت اراده از قوانین خارجی، دیگرهنجاری) اراده توصیف می‌کند. (kant, 2006: 4:433)

اما در باب نسبت عقل عملی با اراده باید خاطر نشان ساخت که کانت گاهی عقل عملی را با اراده یکی می‌داند (Ibid, 4:412) و گاهی هم از آن به‌عنوان تعیین بخش یا موجب اراده سخن می‌گوید. یعنی به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که عقل عملی گویی از اراده متمایز است و در آن اثر می‌کند. (Ibid, 1996: 5:15, 5:20) مطابق رأی اول، اراده باید یک قوه عقلانی باشد نه یک سایق کورکورانه. به عبارت دیگر، اراده ما باید مانند فکر ما عقلانی باشد و نه امری احساسی و غریزی. اما مطابق بیان دوم، عقل عملی اراده را به وسیله حکم اخلاقی باید تحریک نماید.

به‌طور کلی، از آنچه کانت در باب عقل عملی و اراده سخن گفته می‌توان نتیجه گرفت که وی در نهایت امر وجه قانون‌گذار اراده آزاد را با عقل عملی یکی می‌داند. به عبارت دیگر، عقل عملی و اراده محض یکی بیش نیست و همان منشأ صدور احکام و قوانین اخلاقی به‌نحو پیشین است؛ یعنی آدمی در مقام وضع و تعیین و شناخت اخلاق و تکالیف خود و نیز در مقام داشتن انگیزه عمل بدان‌ها نیازمند به مراجع بیرونی مانند دین (خدا)، مابعدالطبیعه، تجربه و ... نیست و عقل عملی برای این منظور به‌تنهایی کافی است. البته هنگامی که از عقل عملی یا اراده معقول به‌عنوان منشأ قانون اخلاقی سخن می‌گوید مرادش از عقل، عقل به‌طور کلی است، نه این که عقل عملی چنان که فقط به افراد انسانی تعلق دارد. (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶ / ۳۲۰ - ۳۱۹) حال، پرسش این است که عقل عملی یا اراده محض به چه پشتوانه و بر چه اساسی می‌تواند مستقل از تجربه یعنی به‌نحو پیشینی، در حد و اندازه یک واضع و قانون‌گذار اخلاق (صادرکننده احکام یا قوانین کلی و ضروری اخلاقی به‌گونه‌ای که بر هر موجود عاقل و در هر شرایطی نافذ و الزام‌آور باشد)، ظاهر شود؟ به عبارت دیگر، در یک نگاه استعلایی، ما با چه عناصر پیشینی و با چه خصلت‌های استعلایی در عقل عملی مواجه هستیم که ما را سوق می‌دهد تا بپذیریم که اساساً چنین احکام پیشینی اخلاقی ممکن هستند؟

استخراج عناصر پیشینی عقل عملی

پاسخ کانت به پرسش‌های فوق این است که عقل عملی یا اراده محض همانند عقل نظری واجد عناصر و مؤلفه‌هایی پیشینی است که احکام تألیفی پیشینی را با دو صفت کلیت و ضرورت در این حوزه ممکن می‌سازد. کار اصلی کانت در عقل عملی یافتن آن عناصر پیشینی و تطبیقش بر امور تجربی است؛ یعنی

1. Heteronomy.

می‌خواهد به اصولی دست یابد که از اوضاع و احوال تجربی و اقتضائات عالم خارجی متأثر نباشد و مستقل از آن‌ها مبنای احکام و رفتار اخلاقی قرار گیرد. مثلاً تأکید و ضرورتی که با لفظ «باید» در قضایای اخلاقی مانند «انسان باید به قول خود وفا کند» بیان می‌شود، مأخوذ از تجربه نیست، بلکه به نحو کلی و ضروری و مطلق معتبر است. بدین معنی که صورت تأکید آن حکم، ناشی از تجربه نیست، بلکه صورت یا مقوله پیشینی حاکم بر این قبیل قضایا در عقل عملی است که با بررسی انتقادی آن می‌توان به عناصر پیشینی یا مقولات عقل عملی دست یافت. (صانعی، ۱۳۷۷: ۱۳۵؛ Paton, 1953: 22-23)

قدر مسلم این است که کانت در متون فلسفی خود در باب عقل عملی و اخلاق، عناصر پیشینی را، به غیر از مقولات اختیار، به صورت دسته‌بندی‌شده و تحت‌عنوان «عناصر پیشینی عقل عملی» عرضه نکرده است. وی این کار را در قالب طرح مفاهیم بنیادین اخلاقی ارائه نموده است و در ضمن آن‌ها به پیشینی بودن و نیز به روابط منطقی این مفاهیم با یکدیگر تصریح کرده است. برخی از محققان با توجه به اهمیت این مسئله به طرح کلی چنین عناصری پرداخته‌اند. (صانعی، ۱۳۷۷: ۱۳۵؛ هوفه، ۱۳۹۲: ۱۰۵ - ۵۹) کانت معتقد است که این عناصر پیشینی دخیل در احکام اخلاقی حقیقتاً توسط مردم معمولی به‌عنوان معیاری برای تصمیم‌گیری به‌کار گرفته می‌شوند، هر چند افراد عادی این عناصر و اصول را به صورت انتزاعی و کلی در نمی‌یابند. کاری را که کانت می‌خواهد در مابعدالطبیعه اخلاق انجام دهد صورتبندی این اصول پیشین است. وی این مفاهیم و اصول را از طریق تحلیل احکام اخلاقی متعارف کشف و استخراج می‌کند. (کانت، ۱۳۶۹: ۳۰؛ Paton, 1953: 24-25)

به‌طور کلی کانت در متون اخلاقی و دینی خود به دو دسته عناصر پیشینی و استعلایی قائل است که با تمسک به برخی از این عناصر پیشینی چگونگی استقلال اخلاق را تبیین و توجیه می‌کند و با برخی دیگر لزوم پیوند اخلاق با دین را. اما عناصری که با توسل بدان‌ها استقلال اخلاق را موجه و مدلل می‌کند عبارتند از:

الف) خیر مطلق (اراده خیر)

اولین مفهومی را که کانت به‌عنوان مبنای احکام اخلاقی مورد شناسایی قرار می‌دهد، «خیر مطلق» یا «خیر بی‌قید و شرط» است. اما مراد از خیر مطلق چیست؟ کانت فقط و فقط «اراده خیر»^۱ را خیر مطلق یا غیرمشروط می‌داند. او می‌گوید: «محال است چیزی در جهان و حتی خارج از آن تصور کرد که بدون قید و شرط، خیر مطلق باشد، مگر فقط اراده نیک و خیر را». (کانت، ۱۳۶۹: ۱۳ - ۱۲) منظور کانت این است که

1. Good will.

هر چیزی به غیر از اراده خیر اعم از ثروت، احترام، تندرستی، شجاعت، خویشن داری و نظایر آن هیچ‌یک به تنهایی و به خودی خود خیر نیستند بلکه از جهتی خوب و پسندیده‌اند و از بسیاری جهات (به‌نحو بالقوه یا بالفعل) بی‌اندازه بد و زیانبارند. مثلاً اگر ثروت را در امور باطل به کار گیریم و یا از شجاعت برای مقاصد شر و باطل استفاده کنیم، این‌ها نه تنها خیر نیستند بلکه بسیار مضرند.

بنابراین، خیر مطلق خیری است که اولاً، به خودی خود خیر و نیک است نه به دلیل نتیجه یا آثار خود یا شایستگی‌اش برای رسیدن به غایتی مطلوب. به این معنی که اراده خیر، ارزش مطلق دارد و سودمندی یا زیانبار بودن آن نه به ارزش آن می‌افزاید و نه از ارزش آن می‌کاهد. (همان: ۱۴ - ۱۳) ثانیاً، آموختنی نیست، بلکه شرط همه اعمال اخلاقی ماست. (همان: ۱۸) ثالثاً، کانت مفهوم اراده خیر را در ارتباط با مفهوم وظیفه یا تکلیف می‌داند و آن را اراده‌ای می‌نامد که برای ادای تکلیف^۱ عمل می‌کند. پس می‌توان نتیجه گرفت که اگر اراده برای ادای تکلیف (نه به نحو روان‌شناختی یا اجتماعی یا دینی یا ... بلکه) طبق یک قانون کلی اخلاقی عمل کند، اراده خیر است و خیر مطلق نامیده می‌شود. (همان)

ب) تکلیف اخلاقی

چنان‌که اشاره شد، کانت برای روشن ساختن ماهیت اراده خیر به مفهوم «تکلیف» نظر می‌کند و اراده‌ای را که برای ادای تکلیف عمل می‌کند، اراده خیر می‌نامد. بدین معنا که به نظر کانت، فعلی را فعل اخلاقی می‌نامیم که صرفاً براساس حس تکلیف انجام می‌پذیرد، نه به علت ترس از کیفر یا توقع پاداش. به تعبیر کانت: «هر کار به شرطی ارزش اخلاقی دارد که از روی وظیفه انجام گرفته باشد.» (کانت، ۱۳۶۹: ۲۳) در مقابل، عمل غیر اخلاقی هم معنایش این می‌شود که براساس حس تکلیف نباشد، بلکه براساس تمایلات انجام گرفته باشد. معنای دیگر این سخن آن است که تکلیف پیوسته با تمایل در حال تعارض است و فقط وقتی حقیقتاً ماهیت خود را باز می‌یابد که خود را با اطاعت تام از عقل از قید «تمایل» آزاد سازد. (مجتهدی، ۱۳۹۳: ۱۰۹) کوتاه سخن آن‌که، کانت تکلیف را به «ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون» (کانت، ۱۳۶۹: ۲۴) تعریف می‌کند و آن را همانند خیر مطلق یا اراده خیر، نه مفهومی تجربی که امری پیشینی می‌داند. به نظر وی، «اساس تکلیف را نباید در طبیعت انسان، یا در اوضاع و احوال جهانی محیط بر او، بلکه صرفاً و به‌نحو پیشین یا مقدم بر تجربه در مفاهیم عقل [عملی] محض جست». (همان: ۵)

ج) احترام به قانون اخلاق (منشأ تکلیف اخلاقی)

حال در اینجا می‌پرسیم که تکلیفی که ملتزم به انجام آن هستیم چگونه تعیین می‌شود؟ بنا به رأی کانت،

1. from duty.

منشأ تکلیف اخلاقی، احترام به قانون است و قانون از آن حیث که قانون است محترم و مقدس است و چون محترم و مقدس است باید از آن تبعیت نمود. هر قانونی خواه طبیعی خواه اخلاقی، ذاتاً کلی و ضروری است و این ضرورت و کلیت امری پیشینی‌اند. درواقع، احترام به قانون معلول تأثیر قانون بر فرد است؛ نه این که علت آن باشد. به عبارت دیگر، احترام به قانون، تنها انگیزه‌ای است که تمایلات ما را تابع عقل می‌سازد. (سالیوان، ۱۳۸۹: ۲۲؛ کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶ / ۳۲۶)

به‌هرحال، از نظر کانت، احترام به قانون اخلاقی، که اساس تکلیف را تشکیل می‌دهد، منشأ ارزش اخلاقی است. «احترام به قانون اخلاق، احساسی است که مولود یک علت معقول است و تنها احساسی است که می‌توان آن را کاملاً به صورت پیشین شناخت و ضرورت آن را درک کرد.» (کانت، ۱۳۸۴: ۱۲۴) از این‌رو، احساس احترام از آن جا برمی‌خیزد که من آگاهم که اراده‌ام بدون مداخله هیچ متعلق حسی، تابع قانون است. به نظر می‌رسد که منشأ احترام و تواضع در برابر قانون از سویی منشأیت اراده خیر نسبت بدان و از سوی دیگر ماهیت کلی و ضروری و مطلق آن است. حال سؤال این است که ماهیت قانونی که مفهوم آن، اراده مطلقاً خیر را معین می‌کند چیست؟

د) امر مطلق

امر مطلق^۱ صورت قانون کلی است که اراده باید از آن متابعت کند و بیان آن بدین نحو است که «فقط بر وفق دستوری^۲ عمل کن که از طریق آن بتوانی درعین‌حال اراده کنی که [آن دستور] تبدیل به قانون کلی شود.» (kant, 2006: 4:421) به‌عبارت دیگر، امر مطلق همان اصل بنیادی یا اعلامی وظایف اخلاقی آدمی است که کانت در فلسفه اخلاق در پی کشف آن است. امر بودن آن از این جهت است که به ما دستور می‌دهد که اراده خود را به شکل خاصی (یعنی در قالب امری) به کار گیریم، نه این که عمل خاصی را انجام دهیم و مطلق بودنش نیز از این جهت است که آن دستور به‌طور نامشروط یا صرفاً به این دلیل که اراده عقلانی داریم، بی‌آنکه غایتی در نظر باشد، متوجه ماست. (جانسون، ۱۳۹۵: ۳۳)

برای فهم هرچه بهتر معنای امر مطلق لازم است تا به تمایزهایی اساسی در باب چند اصطلاح از قبیل تمایز میان قاعده و اصل، تمایز میان فرمان و امر، و تمایز میان اقسام امر، که کانت برای تفهیم امر مطلق ذکر کرده است، بپردازیم.

کانت بین «قاعده»^۳ و «اصل»^۴ تمایز قایل می‌شود. «قاعده» عبارت است از: صورت ذهنی قانون

1. Categorical imperative.
2. Maxim.
3. Rule.
4. Principal.

اخلاقی نزد فاعل اخلاقی. فی‌المثل، این که «من نباید دروغ بگویم» یک قاعده است. یعنی چیزی است که عامل اخلاقی بر وفق آن عمل می‌کند و تصمیم می‌گیرد. البته این قاعده‌ها بسیارند و ممکن است مطابق با اصول عینی قانون اخلاقی باشد یا نباشد. «اصل» عبارت است از: جنبه کلی و عینی قانون اخلاقی. به سخن دیگر، اصل به اصطلاح کانت، یک قانون اخلاقی و اساسی است که منشأ آن، عقل عملی محض است. مثلاً «دروغ‌گویی اصولاً بد است» یک قانون یا اصل کلی است. بنابراین، یکایک انسان‌ها باید به‌گونه‌ای اراده کنند که بتوانند قواعد ارادی خود را به صورت قانون کلی و مطلق بیان کنند و یا آن را به قانون کلی اخلاق تبدیل کنند. کانت این تبدیل قاعده اخلاقی به قانون یا اصل کلی را «امر مطلق» می‌نامد. (صانعی، ۱۳۷۷: ۱۳۷ - ۱۳۶؛ کاپلستون، ۱۳۸۰: ۶ / ۳۲۷ - ۳۲۶)

کانت اوامر را به دو قسمت «مشروط»^۱ یا «فرضی»^۲ و «مطلق»^۳ یا «قطعی»^۴ تقسیم می‌کند. اگر عملی به خودی خود و بدون در نظر گرفتن نتیجه یا غایتی ضروری باشد، امر مطلق است. اما اگر عملی از آن جهت که وسیله‌ای برای چیز دیگر است، خوب باشد، امری مشروط است. امر مشروط خود بر دو قسم است: یا از این نوع است که بگوییم: اگر می‌خواهی به فلان و بهمان نتیجه برسی باید فلان وسیله را در اختیار داشته باشی، یا فلان عمل را انجام دهی و آن «شرطی تردیدی»^۵ نامیده می‌شود. یا از این نوع است که بگوییم: تو چون طبعاً به سعادت علاقه‌مند هستی باید فلان عمل را انجام دهی و آن «شرطی تأکیدی»^۶ نامیده می‌شود. فرق این دو نوع امر مشروط در این است که آن حالت تردیدی که در شرطی اول موجود است، به این معنی که چه بسا کسی نخواهد به فلان نتیجه برسد و حتی ممکن است آن را طلب نکند، در شرطی دوم نیست، چون با قطعیت تمام، تمایل به سعادت مورد حکم واقع شده است. به نظر کانت، چون این دو نوع امر، مشروطند، در نتیجه هیچ‌یک ارزش اخلاقی ندارند؛ زیرا حکم اخلاقی باید بدون قید و شرط باشد. (صانعی، ۱۳۷۷: ۱۳۷؛ کانت، ۱۳۶۹: ۵۲ - ۴۹)

اما امر مطلق که کانت آن را «امر ضروری» نیز می‌نامد به انجام عملی امر می‌کند که به هیچ غایت و نتیجه‌ای معطوف نیست، بلکه ذاتاً نیکو است. (kant, 2006: 4 / 414) وی دست‌کم پنج صورت بندی از آن به دست داده است ولی خودش می‌گوید سه صورت بیش نیست که عبارتند از: «فقط بر وفق دستوری عمل کن که از طریق آن بتوانی در عین حال اراده کنی که [آن دستور] تبدیل به قانون کلی شود.» (Ibid: 421)؛ «به‌گونه‌ای عمل کن که دستور عمل شما به وسیله [اراده] شما، تبدیل به قانون

1. Conditioned.
2. Hypothetical.
3. Absolute.
4. Categorical.
5. Assertoric.
6. Categorical.

کلی طبیعت شود.» (Ibid)؛ «چنان عمل کن که انسانیت را چه در شخص خودت و چه در شخص دیگران همواره و در عین حال به عنوان غایت به کار بری و نه صرفاً به عنوان وسیله». (Ibid: 429)

کانت پس از بیان این سه صورت‌بندی از امر مطلق تصریح می‌کند که سه نحوه بیان از اصل اخلاق در اصل، صور گوناگون قانون واحدند که هر یک از آن‌ها دو نحوه یا شیوه دیگر را در بر می‌گیرد و غرض از بیان آن به صور گوناگون این است که مفهوم عقلی را به وسیله تشبیهات، به شهود^۱ و بدین طریق به احساس^۲ نزدیک سازیم. (Ibid: 436)

همچنین، کانت بین امر یا دستور^۳ و حکم یا فرمان^۴ تمایز قایل می‌شود. کانت مفهوم هر اصل عینی، یعنی مفهوم کلی قانون را تا جایی که برای اراده الزام‌آور باشد، فرمان یا حکم عقل می‌نامد و به بیان و صورت‌بندی فرمان، امر یا دستور نام می‌دهد و همه امرها با واژه «باید»^۵ بیان می‌شود. (Ibid: 413) به بیان دیگر الزام اخلاقی دارای قالب امری و انشایی است و نه اخباری.

پرسش مهمی که درباره امر مطلق مطرح می‌شود این است که امر مطلق یا امر اخلاقی چگونه ممکن است؟ کانت در پاسخ می‌گوید که از روی نمونه و مصداق و به تعبیر دیگر به روش تجربی نمی‌توان به امکان و عدم امکان آن پی برد. تشخیص امکان آن، با همه دشواری‌هایی که دارد، به روش پیشین یعنی به نحو عقلی و مقدم بر تجربه میسر است. همچنین، کانت بر این باور است که اوامر مطلق یا اخلاقی، یک حکم تألیفی پیشینی یا مقدم بر تجربه و مستقل از عمل است، یعنی قانونی عملی وجود دارد که به خودی خود و مطلقاً و بدون هیچ انگیزه دیگری، به ما فرمان می‌دهد. (کانت، ۱۳۶۹: ۵۹ - ۵۷ و ۶۷)

ه) غایت‌مندی اخلاق

از نظر کانت اخلاق با غایت پیوند دارد، اما غایت نه به عنوان چیزی و نقطه‌ای در بیرون اخلاق بلکه در درون آن و آن نیز، هم به عنوان مجموعه ارزش‌های اخلاقی و هم تجسم آن‌ها در قالب انسان عقل‌ورز عملی. گفتنی است که غایت بودن حالت اخیر، یعنی آدمی هم به تبع قرار گرفتن آن در کانون عقلانیت عملی و اراده خیر است. با توجه به این نکات می‌توان عنصر مورد نظر کانت را غایت‌مندی (در حالت مصدری و کلی و نامعین) نام نهاد تا غایت (به عنوان چیزی در ورای اخلاق) یعنی اخلاق درگیر غایت‌مندی است و نه غایت به معنای متعارف فلسفی.

توضیح آنکه، کانت در نظام اخلاقی‌ای که تأسیس می‌کند احکام یا امری عملی را اخلاقی می‌داند که

1. Intuition.
2. Feeling.
3. Imperative.
4. Command.
5. Ought.

ارزش آن مشروط به شرطی یا برای وصول به غایتی نیست، بلکه ارزش آن در خود آن و به طور مطلق است. یعنی قانونی عملی وجود دارد که فی نفسه و به طور مطلق و بدون هیچ داعیه‌ای، به ما فرمان می‌دهد و این حکم برای همه موجودات عاقل ایجاد الزام و تعهد می‌کند. اما با وجود این، کانت جایی برای پذیرش نوعی غایت به معنای غایت درونی باز گذاشته است. اما این غایت، غایتی است که در ذات احکام اخلاقی و مبنا و زمینه آن است. حال باید پرسید آن غایت دقیقاً چیست؟ کانت در جواب می‌گوید: انسان و به طور کلی هر موجود عاقلی، به منزله غایتی مستقل و به خودی خود وجود دارد و نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای که این یا آن اراده، خودسرانه به کارش برد، بلکه در همه کارهایش چه به خودش مربوط شود و چه به موجودات عاقل دیگر، همیشه باید در آن واحد در مقام غایت دانسته شود. (همان: ۷۴ - ۷۲) بنابراین، هر یک از افراد انسان خصوصاً و هر موجود عاقلی عموماً فی نفسه غایت است که کانت آن را در قالب دستوری بیان می‌کند که چنین است: «چنان عمل کن که بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای.» (همان: ۷۴) مثلاً اگر کسی برای نجات خود از وضعیتی مشقت‌بار دست به خودکشی زند از شخص خودش به عنوان وسیله‌ای برای وصول به وضع قابل تحمل وسیله قرار داده است و کسی که برای کسب منفعتی وعده‌ای دروغین دهد، شخص مقابل را وسیله قرار داده است.

نکته پایانی در این مورد این است که به نظر کانت این اصل که انسانیت و به طور کلی هر موجود عاقلی، غایتی مستقل است، نه از تجربه که از عقل برمی‌خیزد. چراکه، اولاً این اصل، کلی است چون در مورد همه موجودات عاقل صدق می‌کند و تجربه نمی‌تواند چیزی را درباره آن‌ها معین کند. ثانیاً انسانیت را نه به مثابه غایتی برای افراد به طور ذهنی، یعنی به عنوان چیزی که افراد خود در واقع امر به عنوان غایت برمی‌گزینند بلکه به عنوان غایتی عینی که در مقام قانون باید برترین شرط محدودکننده همه غایات ذهنی باشد در نظر می‌گیرد و به آن‌ها اجازه می‌دهد که آنچه می‌خواهند باشند. (همان: ۷۷) نتیجه این سخن آن است که اراده هر موجود عاقلی، اراده قانون‌گذار عام است که صورت دستوری آن بدین نحو است: چنان عمل کن که اراده بتواند در عین حال به واسطه دستور اراده، خود را واضح قانون عام لحاظ کند. (همان: ۸۳)

ز) اصل خودمختاری و آزادی اراده

پیش‌تر گفتیم که کانت میان دو وجه غیرقانون‌گذارانه و قانون‌گذارانه اراده فرق می‌گذارد. وی وجه قانون‌گذارانه اراده، یعنی وجهی از اراده که وضع قوانین اخلاقی عام می‌کند، را خودآیینی، خودمختاری، اصل استقلال نیز می‌نامد. (kant, 2006: 4 / 433) می‌توان گفت که دومی لازمه اولی و تابع آن است.

مفهوم خودمختاری اراده با مفهوم دیگری در فلسفه کانت گره خورده که طرح یکی بدون آن دیگری ممکن نیست و آن، مفهوم آزادی^۱ است. کانت مفهوم آزادی را «کلید تبیین استقلال یا خودآیینی اراده»، و «صفت ویژه اراده» (Ibid: 446) می‌داند. اراده نوعی علیت است که به موجودات زنده از آن جهت که عقلانی‌اند، تعلق دارد. (Ibid) یعنی آدمی وقتی می‌تواند قوانینی را وضع کند که در خود احساس آزادی کند و کانت معتقد است که «همه انسان‌ها خود را صاحب اراده‌ای آزاد می‌شناسند. (Ibid: 455) درواقع، اراده آزاد و اراده‌ای که پیرو قوانین اخلاقی است، با یکدیگر یکسانند. (Ibid: 448) به تعبیر دیگر، از نظر کانت اختیار و استقلال اراده لازم و ملزوم یکدیگر است. به این معنی که اگر انسان را به‌عنوان یک موجود اخلاقی لحاظ کنیم باید او را در اخلاق مختار بدانیم؛ چرا که اساس اخلاق تکلیف است و ادای تکلیف مستلزم اختیار است. (صانعی، ۱۳۷۷: ۱۳۳) بنابراین، مفهوم آزادی یا اختیار مانند سایر مفاهیم اخلاقی دیگر، به‌نحو پیشینی استنتاج می‌شود. یعنی آزادی را نمی‌توان از راه تجربیات طبیعت آدمی نشان داد بلکه فقط به طریق پیشین می‌توان نشان داد. (Kant, 2006: 4 / 448)

ویژگی‌های مشترک عناصر استعلایی (پیشین) عقل عملی

یکی از پرسش‌های جدی در باب عناصر پیشین این است که این عناصر یا مؤلفه‌های استعلایی واجد چه ویژگی‌هایی هستند که می‌توانند به‌عنوان مقوم و توجیه‌گر عینیت و استقلال علوم و شناخت‌های عملی (اخلاق، زیبایی‌شناسی و ...) باشند؟ در پاسخ باید گفت که از آنچه کانت در آثارش در باب عناصر پیشین شناخت چه به‌نحو ضمنی و چه به تصریح گفته است، به دست می‌آید که این عناصر پیشین واجد یک سلسله ویژگی‌های مشترک سلبی و ایجابی‌اند که به واسطه آن ویژگی‌ها علوم و شناخت‌های عملی می‌توانند به حد تمایز از حوزه‌های دیگر یا خودبستگی و استقلال مورد نظر کانت برسند.

گفتنی است که سخنان کانت در حوزه عقل نظری و در باب ویژگی‌های عناصر پیشین قوه حساسیت (مکان و زمان) وضوح و صراحت دارد ولی در خصوص ویژگی‌های مقولات دوازده‌گانه فاهمه و عقل عملی صراحت چندانی ندارد. از آنجا که مقولات فاهمه نیز جزو عناصر پیشین شناخت‌اند، و نیز مباحث عقل نظری و عملی به تصریح خود کانت بر سیاق همدیگر شکل گرفته است، (Kant, 1996: 5 / 16) می‌توان برخی از ویژگی‌های عناصر پیشین حس را با تفاوت‌هایی قابل تعمیم و سرایت به مقولات فاهمه و عقل عملی نیز دانست.

الف) ویژگی‌های سلبی مشترک میان عناصر استعلایی عقل عملی

برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های سلبی عناصر پیشین عقل عملی عبارتند از:

1. Freedom.

۱. غیر تجربی / انتزاعی

یکی از ویژگی‌های سلبی که کانت برای عناصر و مفاهیم عقل عملی به صراحت ذکر کرده است، غیرتجربی بودن یا عدم انتزاع آن‌ها از تجربه است. (Kant, 2006: 4 / 389) یعنی این‌ها اموری هستند که از طریق انتزاع از تجربه حاصل نشده‌اند. دلیلش این است که براساس نظریه انتزاع، ترتیب منطقی عمل شناخت بدین‌گونه است که ما ابتدا اشیا و اوصاف آن‌ها را مشاهده می‌کنیم و پس از آن به کمک انتزاع به تشکیل مفاهیم می‌پردازیم. مثلاً می‌بینیم که چندین شیء مختلف رنگشان «سرخ» است یعنی در صفت «سرخ» با یکدیگر اشتراک دارند، در اینجا اوصاف دیگر آن اشیا را نادیده می‌انگاریم و به تشکیل مفهوم «سرخ» مبادرت می‌ورزیم. (هارتاک، ۱۳۶۷: ۳۶ - ۳۵) اما این قاعده در مورد هیچ‌یک از عناصر عقل عملی قابل اعمال نیست. زیرا، هیچ‌یک از مفاهیم پیشین عقل عملی مانند باید، نباید، تکلیف، اختیار و ... مفاهیم تجربی نیستند که مابازاء خارجی داشته باشند و از امور خارج و محسوس انتزاع شده باشد، بلکه این‌ها اموری غیرتجربی و غیرمشاهداتی هستند.

۲. غیر فطری

یکی دیگر از ویژگی‌های سلبی که می‌توان به عناصر پیشین نسبت داد، فطری نبودن آن‌هاست. بدین معنا که کانت به این پرسش که اگر مجاز نیستیم مفاهیم پیشین را، با توجه به توضیحی که پیش از این دادیم، جزو مفاهیم تجربی بدانیم، آیا می‌توانیم این عناصر و مفاهیم را فطری بدانیم، یعنی معتقد باشیم که مفاهیم و عناصر پیشین بنا به فرض در ذهن انسان پیش از تجربه، به معنی زمانی لفظ «پیشین»، وجود بالفعل و متحصل داشته باشند، یعنی مفاهیمی که در اذهان بشر به ودیعت نهاده شده باشند؟ پاسخ منفی می‌دهد. زیرا اولاً فطری به معنای روان‌شناختی آن به نوعی مستلزم ارجاع اخلاق به تجربه از نوع درونی آن است که در قسمت پیشین رد شد. ثانیاً فطری در نزد کانت مستلزم هیچ نوع عینیتی نیست درحالی که اخلاق دارای عینیت عملی است. (گاش، ۱۳۸۶: ۲۵ - ۲۳)

یوئینگ از شارحان کانت می‌گوید که البته اگر کسی اصرار بر فطری بودن آن‌ها داشته باشد صرفاً به این معنا می‌توانیم آنها را فطری بدانیم که طبیعت ما چنان سرشته شده است که ما به‌هنگام نیاز آن‌ها را ایجاد می‌کنیم نه این‌که آن‌ها را از آغاز زندگی در نهاد یا ذات خود داشته باشیم. (یوئینگ، ۱۳۸۸: ۵۳) حاصل آن‌که اگر مفهوم فطری را تصویری بدانیم که به هیچ‌وجه برآمده از تجربه نباشد، یقیناً کانت آن را نخواهد پذیرفت، چون که وی معتقد است که «شناخت آدمی یکسره با تجربه آغاز می‌شود». (B1 Kant, 1998a.)

۳. غیر عقلانی

عقلانی^۱ نبودن از دیگر ویژگی‌های سلبی عناصر استعلایی شناخت است. این سخن بدان معناست که این مفاهیم چون تجربی نیستند و مابازای خارجی ندارند، در نتیجه نمی‌توانیم آن‌ها را به اجزاء تشکیل‌دهنده آن مفهوم تقسیم کنیم که با «کنار هم نهادن» یا با «برسرهم نهادن» آن اجزاء موردی از آن مفاهیم را درست کنیم. به عبارت دیگر، مفاهیم پیشینی، واحد و متجانس‌اند و به اجزای کاملاً یکسان و برابر قابل تقسیم‌اند. مثلاً مکان مرکب از تکه‌های مختلف مکان نیست، بلکه این تکه‌های مکان خود ضرورتاً مسبوق به فرض قبلی مکان‌اند یا زمان‌های متفاوت فقط اجزای زمان واحدند. اما مفهوم «میز» یک مفهوم تجربی است، یعنی می‌توانیم با وصل کردن پایه‌های میز و رویه آن به یکدیگر یک میز بسازیم. در حالی که درباره مفهوم مکان و زمان چنین کاری ممکن نیست. (B39,47 Kant, 1998a); مجتهدی، ۱۳۹۳: ۳۵؛ هارتناک، ۱۳۶۷: ۳۷) همین‌طور، می‌توان در مورد دیگر عناصر استعلایی از قبیل مقولات و عناصر عقل عملی در تناظر با ویژگی زمان و مکان به این نتیجه رسید که معانی و مفاد آن‌ها نیز در سطح استعلایی از بساطت و وحدت برخوردارند و نمی‌توان با ترکیب عناصر خارجی بدان‌ها دست یافت.

(ب) ویژگی‌های ایجابی مشترک میان عناصر استعلایی عقل عملی

برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایجابی عناصر پیشین عقل عملی عبارتند از:

۱. پیشینی بودن

از جمله ویژگی‌های عناصر و مفاهیم پیشین عقل عملی، که کانت در آثارش به کرات بدان تصریح کرده، پیشینی بودن آن‌هاست. منظور این است که این عناصر و مفاهیم مأخوذ از تجربه نیستند. اما این سخن بدان معنا نیست که این مفاهیم فطری‌اند و در ذهن و نفس وجود بالفعل دارند. به عبارت دیگر، وقتی که کانت از پیشینی بودن این مفاهیم سخن می‌گوید، به معنای تقدم زمانی این مفاهیم بر تجربه نیست، زیرا به نظر وی به لحاظ زمانی، معرفتی مقدم بر تجربه نداریم. بنابراین، مراد کانت از پیشینی، پیشینی منطقی و معرفتی است نه پیشینی روان‌شناختی؛ یعنی عینیت این‌ها مستقل از تجربه هستند، نه این‌که پیش از تجربه به دست آمده‌اند. (B39, 50, 106 Kant, 1998a؛ گاش، ۱۳۸۶: ۱۸)

۲. صوری بودن

یکی دیگر از ویژگی‌های ایجابی مفاهیم پیشین دستگاه شناسایی آدمی صوری بودنشان است. عناصر پیشین عملی کانتی در مجموع همانند صوری هستند که به ماده خاصی که همان کنش سوژه فاعل است، ربط

1. Discursive.

پیدا می‌کنند. فاعلیت سوژه در وهله نخست صوری است. مهم‌ترین و اساسی‌ترین دلیل صوری بودن آن‌ها نیز به واسطه بی‌محتوایی و کلیت آن‌هاست. عناصر پیشین، قالب‌هایی تهی و کلی‌اند. در واقع عناصر عقل عملی بدون کنش انضمامی، تهی‌اند و کنش‌ها بدون عناصر عقل عملی، بی‌ارزش هستند. (کانت، ۱۳۶۹: ۸۶؛ همو، ۱۳۹۳: ۲۷)

۳. کلی و ضروری بودن

از دیگر ویژگی‌های ایجابی عناصر پیشین شناخت عملی، کلی و ضروری بودن آن‌هاست. کلیت و ضرورت به معنای تخلف‌ناپذیری نسبت عناصر پیشین به متعلقات خود، در هر زمان و هر مکان است. تمام عناصر پیشین، خواه صوری یا تصدیقی از این ویژگی برخوردارند. چرا که برای کانت، حکمی یا تصدیقی پیشینی است که با دو صفت کلیت و ضرورت اندیشیده شود، یعنی هیچ استثنایی مجاز و ممکن شمرده نشود. کلیت و ضرورت با اینکه رابطه بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند ولی میان آن دو تفاوتی جزئی وجود دارد. از نظر کانت، کلیت محال بودن حتی یک مورد استثناست (استثنایناپذیری)، حال آن‌که حکم ضروری حکمی است که نقیض آن غیرقابل تصور باشد. (تخلف‌ناپذیری) (گاش، ۱۳۸۶: ۲۰ - ۱۹)

۴. شرط بودن

از جمله ویژگی‌های عناصر یا مفاهیم پیشین عقل عملی، شرطیت است. بدین معنا که به نظر کانت، همچنان که مکان و زمان، شرط سوژکتیو حساسیت یا هر نوع شهود حسی هستند. (B39,42,46,49 Kant, 1998a) یعنی هر آنچه را که به حس درمی‌یابیم بایستی در مکانی و زمانی خاص صورت گیرد و خارج از آن دو هیچ نوع ادراک حسی تحقق نمی‌یابد و همچنان که هریک از مفاهیم محض فاهمه شرط هر حکمی هستند؛ یعنی در هریک از احکام نسبت به وجهه نظر و نوع حکم خود مقوله‌ای از مقولات در کار است که بدون آن‌ها صدور حکم میسر نیست، بدون عناصر پیشین عقل عملی نیز نمی‌توانیم احکام تألیفی پیشینی اخلاقی صادر کنیم. اما باید توجه داشت که مراد از «نتوانستن» به معنای روان‌شناختی نیست، بلکه به معنای منطقی و معرفتی است. به این معنا که وقتی می‌گوییم «نمی‌توانیم»، نتوانستن به این معنا نیست که در قوای ادراکی ما عیب و نقصی وجود دارد بلکه به این معناست که حذف آن‌ها مساوی است با ناتوانی، بی‌مبنایی، بی‌معنایی و غیرمنطقی بودن صدور حکم. مثلاً نموده‌ها می‌توانند از بین بروند ولی خود زمان به‌مثابه شرط کلی امکان این نموده‌ها، نمی‌تواند حذف شود. به بیان دیگر، وقتی که ما نمی‌توانیم نقطه‌ای بدون بُعد داشته باشیم این ناتوانی ناشی از عیب و نقص قوه تخیل ما نیست، بلکه بدان سبب است که چنین کاری منطقاً محال است. (B38,39,46 Kant, 1998a؛ هارتناک، ۱۳۶۷: ۳۷ - ۳۶)

۵. عینی بودن

داشتن عینیت عملی مستقل و خودجوش از دیگر ویژگی‌های عناصر پیشین است. عناصر هم در حالت تصویری (به‌عنوان مبادی احکام تألیفی عملی) و هم در حالت تصدیقی (به‌عنوان اصول و احکام تألیفی عملی)، هم عینیت‌دار هستند و هم عینیت‌بخش (به احکام عملی) از آنجا که این عناصر کلی و ضروری‌اند پس عینی نیز هستند.

نتیجه

به نظر این نوشتار سلوک کانت در حوزه عقل عملی متناظر با سلوک وی در عقل نظری است. بدین صورت که در هر دو مقام تکیه بر عناصر پیشینی و اخذ لوازم و نتایج آن است. در همین راستا مطابق با سلوک کلی کانت در محوریت رویکرد استعلایی، در پاسخ به این پرسش که استقلال اخلاق از دین چگونه قابل توجیه است، می‌توان گفت که: عقل عملی یا اراده محض به‌مثابه وجه عملی عقل محض، واجد مفاهیم و عناصری پیشین از قبیل خیر مطلق، تکلیف، امر مطلق، اصل خودمختاری اراده، اصل غایتمندی و ... با برخورداری از مجموع ویژگی‌های مشترک سلبی و ایجابی؛ مانند غیرتجربی، غیرفطری، و غیرعقلانی بودن و نیز از قبیل: پیشینی، صوری، کلی و ضروری، شرطیت و عینیت است. مجموعه چنین عناصری با ویژگی‌های خاص خودشان مستلزم آن است که اخلاق می‌تواند با اتکاء به خود و بدون ارجاع و ابتناء به مراجعی بیرون از خود، حتی خدا، منشأ تصورات و تصدیقات اخلاقی قرار گیرد و احکام تألیفی پیشینی با دو صفت کلیت (همگانی بودن) و ضرورت (الزامی بودن) صادر نماید؛ به‌گونه‌ای که برای هر موجود عاقلی و در هر زمان و مکان، معنی‌دار، معرفت‌زا، نافذ و الزام‌آور باشد. به تعبیر دیگر، مجموعه عناصر پیشین و ویژگی‌های استعلایی آن‌ها در حوزه عقل عملی، که کلاً خالی از هرگونه امور و وجوه طبیعی و ماورای طبیعی و اجتماعی و ... هستند، قوام‌بخش شناخت، انگیزه و عمل اخلاقی‌اند و بنابراین تضمین‌کننده استقلال استعلایی اخلاق از دین و حتی غیر آن هستند.

شایان ذکر است که کانت با این‌که براساس نظام فلسفی خود اخلاق را مستقل از دین می‌داند؛ یعنی معتقد است که آدمی چه در مقام وضع و شناخت اخلاق و تکالیف خود و چه در مقام داشتن انگیزه‌ای برای عمل بدان تکالیف نیازمند به مراجع بیرونی مانند دین (خدا)، مابعدالطبیعه، تجربه و ... نیست و عقل عملی برای این منظور به‌تنهایی کافی است، درعین‌حال بر این باور است که این اخلاق مستقل و خودبنیاد سرانجام منتهی یا مؤدی به دین می‌شود. بدین معنی که، از طریق قانون اخلاق ملزم هستیم خدا و جاودانگی نفس را فرض بگیریم. اما باید دقت داشت که دینی که کانت از آن سخن می‌گوید و

دفاع می‌کند در محدوده عقل اخلاقی و عملی است، نه ادیان تاریخی که مبتنی بر خدا و وحی‌اند. چگونگی پیوند ادعایی اخلاق با دین از منظر کانت در مقاله‌ای جداگانه توسط نگارندگان مورد بحث قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

۱. اونی، بروس، ۱۳۸۱، *نظریه اخلاقی کانت*، ترجمه علیرضا آل بویه، قم، بوستان کتاب قم، چ ۱.
۲. جانسون، رابرت نیل، ۱۳۹۵، *فلسفه اخلاق کانت*، ترجمه مهدی اخوان، تهران، انتشارات ققنوس، چ ۱.
۳. راس، ویلیام دیوید، ۱۳۹۳، *نظریه اخلاقی کانت: شرحی بر تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه محمدحسین کمالی نژاد، تهران: انتشارات حکمت، چ ۲.
۴. سالیوان، راجر، ۱۳۸۹، *اخلاق در فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو، چ ۲.
۵. صانعی دره بیدی، منوچهر، ۱۳۷۷، *فلسفه اخلاق و مبانی رفتار*، تهران، سروش، چ ۱.
۶. کاپلستون، فردریک، ۱۳۸۰، *تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)*، ج ۶، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۳.
۷. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۷، *تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعدالطبیعه آینده که به‌عنوان یک علم عرضه شود*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱.
۸. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق*، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران، انتشارات خوارزمی، چ ۱.
۹. کانت، ایمانوئل، ۱۳۸۴، *نقد عقل عملی*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، نورالثقلین، چ ۱.
۱۰. منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، نقش نگار، چ ۴.
۱۱. گاش، جالی، ۱۳۸۶، *نظریه کانت در باب تألیفی پیشینی*، ترجمه یوسف نوظهور، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز و مؤسسه تحقیقاتی علوم انسانی - اسلامی، چ ۱.
۱۲. مجتهدی، کریم، ۱۳۹۳، *فلسفه نقادی کانت*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ ۷.
۱۳. محمدرضایی، محمد، ۱۳۷۹، *تبیین و نقد فلسفه اخلاق کانت*، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چ ۱.
۱۴. هارتناک، یوستوس، ۱۳۷۶، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، فکر روز.

۱۵. هوفه، اُتفَرید، ۱۳۹۲، *قانون اخلاقی در درون من: درآمدی بر فلسفه عملی ایمانوئل کانت*، ترجمه رضا مصیبی، تهران، نشر نی، چ ۱.

۱۶. یوئینگ، ای. سی.، ۱۳۸۸، *شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت؛ ترجمه اسماعیل سعادت‌نخمسه*، تهران، کتاب هرمس، چ ۱.

17. Kant, Immanuel, 1996, *Critique of practical reason*, Translated and edited by ,Cambridge: Cambridge University Press.
18. Kant, Immanuel, 1998a, *The critique of pure reason*, edited and translated by Paul Guyer, Allen W Wood, Cambridge University Press.
19. Kant, Immanuel, 1998b, *Religion within the boundaries of mere reason and other writhings*, Translated and edited by Allen w.wood. Cambridge: Cambridge University Press.
20. Kant, Immanuel, 2006, *Groundwork of the Metaphysics of Morals*, Translated and edited by Mary Gregor, Cambridge: Cambridge University Press.
21. Paton, H.J., 1953, *The Ctegorical Imperative*, London. Hutchinson's university library.
22. Wood, Allen, 1999, *Kant's Ethical Thought*, New York: Cambridge University Press.